

علیرضا ذاکری

دروغ یک فتنه بزرگ است

دکان آهنگر را می‌یابد. مرد آهنگر به همراه شخصی در دکانش نشسته است. او وارد دکان می‌شود و سراغ حضرت را می‌گیرد. در این میان پیرزنی نیز به دکان می‌آید و از مرد آهنگر می‌خواهد که قفل آهنی او را ببرد. آهنگر پیشنهاد ۱۲ سکه برای قفل آن پیرزن می‌دهد. پیرزن می‌گوید مرا دست می‌اندازی؟! همه آهنگران بازار این قفل را که کلید ندارد، فقط ۵ سکه می‌خرند. آهنگر پاسخ می‌دهد این قفل ۱۲ سکه می‌ارزد. یک سکه برای ساخت کلید و با یک سکه سود آن را خواهیم فروخت. از این قیمت، نه کمتر و نه بیشتر بر نخواهم داشت. پیرزن ۱۲ سکه را می‌گیرد و می‌رود. آنگاه حضرت صاحب‌الامر علیه السلام که آن‌جا ایستاده بودند، خطاب به آن مرد می‌فرمایند: «شما این‌گونه باشید، لازم نیست در پی من بگردید. من خود به سراغ شما خواهم آمد».

ما انسان‌ها همواره در حال انتخاب هستیم. انتخاب بین خوبی و بدی. انتخاب عمل شَر و عمل نیک. انتخاب بین رفتن به راه راستی، رفتن به راه ضلالت. شک نداشته باشیم این انتخاب‌ها، تاوان و بهایی دارد. بسیاری مردمانی که برای عمل بد خویش دلیل می‌آورند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ کاری نیست جز آن‌که خداوند آن‌را برای کسی که ناچار باشد، حلال کرده باشد. حقیقت همین است. اما ما تا چه زمانی مجاز هستیم به دلیل صلاح و ناچاری، همواره دروغ بیافیم و تحویل خلق خدا بدهیم. در روایت آمده است که دروغ پشتوانه حاکم ظالم است و سرمایه دولتمردان بیدادگر. در همه جای دنیا، سیاستمداران به اعتبار مصلحت، سال‌ها راه دروغ را انتخاب می‌کنند! به طوری که این عمل ناپسند ملکه وجودی‌شان می‌شود. این انتخاب آن‌ها نیز تاوانی دارد. تاوان آن‌ها این است که اعتماد مردم و حمایت آن‌ها را از دست خواهند داد!

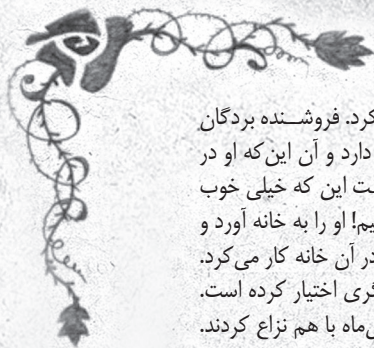
همه دوست دارند در تجارت سود کلان به جیب بزنند و صاحب ثروت بشوند. اما بسیاری کسانی که در اضطراب نیز حاضر نیستند دشمن خدا باشند و دروغی در کارشان باشد. آن‌ها مردمان میانی جامعه هستند و خوب می‌دانند که صاحب ثروت نخواهند شد و

... قادر متعال همه هستی را به شکل شگرفی، باطن در باطن و پرده در پرده خلق کرده است. سهم آدمی در این وادی، از همه مخلوقات بیشتر است. وجود آدمی سرشار از تضادهاست. بلاغت در برابر بلاهت. کرامت در مقابل رذالت. سخاوت در نبرد با خساست و باطن‌های کذاب، رو در روی باطن‌های صادق. همه آدم‌ها، هر بامداد که چشم می‌گشایند و بیدار می‌شوند، همه قابلیت‌های اخلاقی‌شان نیز بیدار می‌شود و عجیب آن‌که چنان این اخلاق‌ها دم‌دست‌اند و آسان به کار گرفته می‌شوند که کمتر کسی در لحظه عمل، آگاه به رفتار خود است. در واقع چنان لگام گسیخته، خویش را آزاد می‌پندارد که انبوهی از بایدها و نبایدها از او سر می‌زنند! بی‌هیچ وسواس و پنداری. چنانچه بی‌اخلاقی رواج یابد و قبح گناهان از میان برود، فاجعه بزرگی که حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله فرموده بودند، در میان مسلمین رخ خواهد داد: «خوبی‌ها را بد بشمارند و بدی‌ها در نظر مردم خوب به نظر آید».

هر کس می‌تواند به آسانی نشانه‌های کلام حضرت را در جامعه کنونی پیدا کند. کسی که صداقت داشته باشد او را ساده و ابله می‌پندارند. کافی‌ست به حجره تجاری بروید، یا در کار دلان وسایل نقلیه سرک بکشید. اصلاً کسی که نتواند دروغ بگوید و مشتری را گمراه کند، ناشی و عقب‌مانده‌اش محسوب خواهد شد. بر فرض محال، اگر کاسبی در اوج صداقت و درستی، حتی عیب پنهان کالای خود را برای مشتری برزبان آورد، انتظار چه برخوردی می‌رود! آیا مشتری از این درستی و صداقت کاسب، خوشش خواهد آمد؟ ما آدم‌ها در اکثر مواقع در مواجهه با یکدیگر، راه‌ها را بر همدیگر می‌بندیم، به طوری که آن کاسب صادق و درستکار هم مجبور می‌شود چندان در پی راستی و درستی نباشد. زیرا کسی قدر صداقت او را نمی‌داند!

می‌گویند مردی در پی آن بود که حضرت صاحب‌الامر صلی الله علیه و آله را در بیداری ببیند. به او می‌گویند که حضرت هر روز به دکان مرد آهنگری در بازار سر می‌زند. او به بازار می‌رود و





رفت تا غلامی بخرد. یکی از غلامان را انتخاب کرد. فروشنده بردگان گفت او از هر حیث کارآمد است و تنها یک عیب دارد و آن این که او در سال فقط دو بار دروغ می گوید. مرد ثروتمند گفت این که خیلی خوب است. ما از صبح تا شام صدها دروغ برهم می یافیم! او را به خانه آورد و ماهها گذشت. در آخرین روز ماه ششم بود که غلام در آن خانه کار می کرد. غلام به زن مرد ثروتمند گفت که همسرت زن دیگری اختیار کرده است. این اولین دروغ آن غلام بود. آن مرد و زن تا شش ماه با هم نزاع کردند. در آخرین روز ماه ششم که دو طایفه مرد ثروتمند و همسرش جمع شده بودند تا وساطت کنند و آشتی برقرار سازند، غلام بر بالای بام رفت و دروغ دومش را گفت. گفت: «ای مردم، زن اربابم با مرد دیگری ارتباط دارد». شما می دانید که آن دو طایفه با همدیگر چه کردند؟! این داستان شاید از باب مزاح باشد. اما حقیقت دروغ را آشکار می سازد.

پرونده ویژه

گاهی انسان به خاطر ترس از فقر، پراکنده شدن مردم از دور او، از دست دادن موقعیت و مقام دروغ می گوید. زمانی هم به خاطر علاقه شدید به مال و جاه و مقام و شهرت زبان به دروغ زبان می گشاید. اما جماعتی را همه می شناسیم که به دلایل احمقانه ای دروغ می گویند. آن ها لاف می زنند و خالی می بندند. به همین سادگی و برای خوش آمدن دیگران، مثل ریگ بیابان دروغ می گویند و زبان لقی دارند.

اصلاً نمی دانم چرا دستگاه دروغ سنج ساخته اند؟! آدم دروغگو رسواست. دروغگو آبرو ندارد و هرگز روی آسایش را نمی بیند. این ها وعده های خداوند است. آدم دروغگو اعتباری ندارد. دور و برمان پرست از چوپان های دروغگویی که رسوایند.

تا یادم نرفته و سخن به پایان نرسیده است، بگذارید در مورد مجوز نوعی دروغ، نکته ای عرض کنم. خدا رحمت کند مرحوم کافی را... شنیدم که ایشان به شوخی می گفتند اگر می خواهید روزی دروغی به مصلحت بگویید، دروغ «توریه» بگویید. یعنی اگر از شما پرسشی کردند و شما نمی توانستید حقیقت را بگویید، در ذهن تان چیز دیگری را تصور کنید و در موردش کلامی بر زبان بیاورد. اما شخص شنونده تصور می کند که شما در مورد سؤال او توضیح می دهید. مرحوم کافی با خنده می گفتند «توریه» توری نیه! یعنی ایراد ندارد.

در مورد دروغ و کذب، بسیار جای سخن است و هرگز در این مقال نمی گنجد که حق مطلب ادا شود. اما دلم نمی آید نکته مهم دیگری را ناگفته بگذارم. می گویند که هر گناه یک نوع دزدی است. اگر کسی کشته شود، حق زندگی از فرد مقتول به سرقت می رود. دروغ هم به سرقت بردن حقیقت از دیگران است. یا حق.

تنها ثروت شان همان صداقت و سالم بودن شان است. این مردمان شریف همه عمر متوسط می مانند، لگام بر نفس خویش می زنند و ایمان خود را سالم به مقصد می رسانند. خداوند پادشاه شان را خواهد داد و در جرگه صدیقین خواهند ایستاد.

می گویند مردی فرانسوی که برای شرق شناسی به کشورهای اسلامی آمده بود، با همسرش برای خرید به بازار می رود. همسرش با فروشنده مسلمان بر سر قیمت کالا وارد بحث می شود. مرد فرانسوی به همسرش می گوید، چانه نزن. این جا بازار مسلمانان است. این ها دروغ نمی گویند. در دین مسلمانان دروغ بزرگترین گناه است. به حرف این مرد مسلمان اعتماد داشته باش!

خداوند از فرد دروغگو دروی می جوید. دروغگو را در ردیف کافران و منکران آیات الهی می شمارند.

در روایتی آمده است از امام صادق (ع) می پرسند مؤمن ممکن است دزدی کند؟! حضرت می فرمایند آری. مؤمن در تنگدستی شاید دزدی کند. می پرسند آیا مؤمن زنا می کند؟ حضرت می فرمایند آری. مؤمن نیز ممکن است در تنگنایی قرار بگیرد و گناه بکند. باز می پرسند آیا مؤمن ممکن است قتلی انجام دهد. حضرت می فرمایند، آری. مؤمن ممکن است بخاطر حفظ جان، دست به قتلی بزند. و در آخر می پرسند آیا مؤمن ممکن است دروغ بگوید؟ حضرت می فرمایند خیر... مؤمن هرگز دروغ نمی گوید.

ما اگر آزاده ایم و خود را باهوش می دانیم، باید سخنان امام صادق (ع) را باید نصب العین خویش قرار دهیم تا آنی از جدیت کلام حضرت غافل نشویم! جا دارد که بسیار بر نفس خود سخت بگیریم و آسان خود را قانع نسازیم. شیطان از ما باهوش تر است. با او دلایلی هوشمندانه به کمک ما می آید و را قانع مان می سازد تا جوازی برای دروغ های خود داشته باشیم!

اما حضرت محمد (ص) در وصیت خود به حضرت علی (ع) حقایق بزرگی را می فرمایند تا چراغی در برابر نفس مان آویخته باشیم. حضرت هشدار می دهند و راستگویی فتنه انگیز را بدتر از دورغ برمی شمارند. ما فقط در سه چیز جایز هستیم که دروغ بگوییم. حفظ جان، مال و جنگ! اما امان از دست ما مردم... می گویند مردی ثروتمندی به بازار

